

سوزد حال آن قابل مردود و فکرت عنود اکثری جمله
 عقلم و بهوشم یا انصاف داشت چگونه باین ظلم
 عظیم اجتناب مینمود الا لعدۃ الله عن انعام الهامت
 اللیثم الا غضب الله عن کل من رضی بهذا الظلم
 العظیم ملازمه فرمائید که اعلمیست خاقان
 مغفور عبد العزیز خان مرحوم در دست خائنانی
 گرفتار شد و غایت کبلیع اتقا نمودند بلکه
 بر قتل آن پادشاه منقلوب موعظه و بیجه کمان می نمودند
 که این قضیه بحکمت فائزین صورت منافع عظیم خواهد
 به نتایج و ثمراتش مانده فائزید که چگونه بهرج و مرج شده
 و کار در دست گروه بهر لرزه فذله جمله افتار زمام
 امور از دست پادشاه خیر خواه جمهور بدر رفت و جز

روس متوجه یافت دو کروز نشوس و صد کروز اموال
 به در رفت صد هزاران خانواده و خاندان بر باد رفت
 و هجرت نمود قطعات جسمه از ممالک اسلام بدست
 دوا خارج افتاد و عاقبت خود آن نشوس بد بخت
 خائبا فاسرادر طبقات جسمه مقرر یافتند جمیع این
 مشغرات از منظر مسمیت آن شهر بار نعام سلام وارد
 گشت و اگر خیاچی کار داند و مهارت سیاسی و در اندیشه
 حضرت پادشاه کافل عجبه کعبه رفان بود تا بحال از
 وقامت و سوء نتیجه آن ظلم و طغیان دولت و ملت
 عثمانیان بنگار و نابود شده بود ولی این بود که از فضل
 خدا بدار هستی آید آن مرض مزمن شدید بر جسم دولت
 و ملت این طبعیب طاق ماهر پیدا شد که هنوز بمعا ربان

مرض مهلك مشغولند و امید از فضل خداوند مجید است
 که موفق بر علاج تمام گناه کردند و این شخص و همگی است
 قوی الشوکت جسس از جمیع الامم و جن و اعراس
 پاک و مبرک کرده ان اجبای الهی اگر چه آن خسرو مهربان
 بدو در این جهان فرمود حمد خدا را که سر برآید با
 ایران بگوسس مهینت ما نوس شهریار عامل مزین
 کشت و بر تخت جوانخت شهر یاری این شور فادری
 استقرار یافت این سرور داد پرور فی الحقیقه است
 رحمت یزدان است و حقیقت معصومه عدل
 پایان قلبش رحیم و رشت دلش چون نکت
 نیست و این مدت حکومت آذربایجان
 خاطر بر این یازد و دلیرانکست نیز خوانان را

نوازش فرمود: و بدخواهان طاعیان باغیان را در
 کرد چشم از قصور می پوشید و بعضی وصفی معامله
 میفرمود پس دست بجزو نیاز بلند کنید و بدر
 بی نیاز نماز آرید که ای خداوند این شهر را چون
 بخت را در کف حفظ و حمایت خویش محفوظ دار
 و این مابعد را در پرور ابوعین عنایت محفوظ دار
 بجزو ملکوت نصرت کن و بپاه آسمانیت یاری
 فرما شوکتش را افزوده کن و سلطنتش را ثابت
 و مستقر فرما از شرفائین دولت این شهر را بر
 محفوظ دار و از فساد باغیان طاعیان مصون کن
 روز بروز شوکتش بیفزاید و دیده خیرخواهان را روشن
 کن ای اجتبابی الهی در جمیع الواح رحمانی ملاحظه

نمائید مأمور باطاعت و انقیاد و مجبور کجاست
 و صداقت و عبودیت سر بر سلطنت خدا داد پس
 بکمال صدق طوئیت و حسن نیت و اطاعت حکومت
 قیام بر قدمت کنید و در اجراء وظائف غنتی
 جانفشانی نمائید و هر چه بدانید که عزت این مملکت
 عزت محمود اهل ایران است و راحت این شهریار
 سعادت کافه واعیان کاری کنید که فدا آستان بر
 شوکت مصیر سررشته عموم همانان کرد و دعوی

آوردن می

یا من انجذب بنجات صدائق التوحید عکبر بدو ضعف
 و نسخ مقرر او اسکر منتظر پادشاهی و نماندگر درین
 پیکر نجات در سپاه الهی آن جان گیر و امان غارت نمایم

جانب
 در
 در
 در

و خون ریزد و بنیان دشتستان براندازد این جان
 بخشد و روان ارزان دارد و تربیت نماید و جهان
 بیاراید و بنیان دیران را آبادان نماید مرده زنده کند
 و حیات ابدی مهذول دارد این لشکر جهان در لاف
 نماید و این سپاه نجات نفسی هستند که هدایت کبری
 قیام نمایند و در سبیل خدا جانفشانی کنند و از ملکوت
 الهی عون و نصرت طلبند و چنانچه ملاقات نمودند کردند
 این صفت را به ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان الهی پوشند
 ع

هو الاهی

یا من انجذب بنفحات الله اليوم هنرات کبر و بشیر در
 تراب اخبر عشور و شب و روز بجای جهد در طلب سعادت
 در هر کجایی در مرور و عبور ولی بویم و خیالی و عکس و ظلال

سرگرم و مسرور چو که عنقریب این آب در اسراب یابند و
 این شراب را اختر از زهر ناپ چو که در مدتی قلیله این قصبه
 خیمه و خوکاه از روی زمین چون کرم همین بر زیر خاک برند
 و تحت اطباق تراب مسکن و ماوی نمایند اما تو بال و پر
 کشان و از خصیض خاک باوج افلاک پرواز نماید و از
 جهان عنقریبی بنام انوری صعود فرماید چو که از جناح
 هدایت استه بال و پری یافتی و ان شاء الله از غیر دوست
 بتافتی و مقصود کل را شناختی خوشحال تو خوشحال
 تو حال شکر از این نعمت حبیله بر عهد و پیمان الهی ثابت
 شو و چون سرو آزاد از لب جو مبار و فابره و قدی نیاز
 و در او جان بیاز و البهاء علی کل ثابت مستقیم

هو الاهی

جان بر کلام سرگرمی با است

لم

ای مستحیی با نوار هدایت ^{ع ۳۰} این جهان عالم ایگ است و ظلمت
 و نقص از خصائص آن این ظلمت و الکره کاشفی و این
 محنت با کمره اذافی لازم و واجب تا یک کاشفی جز در شب
 نه و ظلمت شب پرانده راد افغی جز شمع شب افروز نه
 پس سراج هدایت نداننده بر افروخت و حرارت نار برده
 اش پرده احتجاب طالبان صادقان بسوخت ستایش
 بیک افزیش را که تو بان انوار روشن گشتی و از کبر این
 فدا ص شدی و در زمره اهل انفاض و افلا شدی رخ
 هوانتد ای بنده درگاه الهی چشم بگشا تا مشاهده ای
 کبری نماید و گوش بگشا تا استماع نعمات و رفاه کنی و جوهر
 بسیار روشن دهنیر است و گو کب عزت امر اتد در شدت
 سطوع چون نیز و بگشا اثر بجز الطاف است که مواج هست

در شب سحر از کبریا انوار هدایت
 کاشفی بر افروخت و حرارت نار برده
 اش پرده احتجاب طالبان صادقان بسوخت ستایش
 بیک افزیش را که تو بان انوار روشن گشتی و از کبر این
 فدا ص شدی و در زمره اهل انفاض و افلا شدی رخ
 هوانتد ای بنده درگاه الهی چشم بگشا تا مشاهده ای
 کبری نماید و گوش بگشا تا استماع نعمات و رفاه کنی و جوهر
 بسیار روشن دهنیر است و گو کب عزت امر اتد در شدت
 سطوع چون نیز و بگشا اثر بجز الطاف است که مواج هست

و نسام بزدانت که ننگ از همت احسانت این ایام
 غنیمت شمار و این فرصت را از دست نده و غنیمت
 طپور و حدت باشیان رب اهدیت پر از و عروج نما
 و البهائ علیک مع ع از فضل نکوت ابی امیدیم

که اینجانب چون شمع روشن در این جهان عالم بنور هدی ساطع
 و لامع گردد و بنفحات دمس مجیس انس یار اید فدا حقیقه
 همت اب عنقریبان و عنقریب ما ذده است اید انداز اید
 و عنایت دم چنان بشود جوش و دل و سوز آن که هر
 نفسی بملامات و نما روح بخشش دجان و عطا نما و برود
 ریگان اری و البهائ علیک مع ع

بهوانه

ای متضرع الی الله نفسیکه در تحت بیاق تبر

چشم افاق داخل و بعبودة الوفاقای تهرمتکات و بر
 امر الهی ثابت و راسخ حکم نجومی های دارند و سطوت
 رجوم از برای اعلا اعلام هدایتند و انوار عنایت الهی
 بکسوف مانند و افواج مهاجر بر نفس و پیروی اعیان
 جاری اند و انهر ساریه سبب راحت و آسایشند
 و ساختی در خیره صداح حیران آفرینش منظر هر چه
 و مطالع النوار و موهبت سیلاب نشند و وجود و نسیم
 ریاض عنایت رب و دود انجمن عالم اشع روشنند
 و کاشن وجود را کل معطر حنیستان شهود با جمیع
 ملل عالم بکمال روح و ریجان روشن و سلوک نمایند
 و بموجب نصیر قاطعة الهیه صادقند و مطیع منقاد
 حکومت هر مملکت و وطن خویش خیر خواه پادشاهند

و نیکخواه سریر تاج باری شهریار بر عتبت پناه در کل
 اجوال نوکل بر حق نمایند و شبست بحر زده صبر نظر
 بمملکت دارند و توجیه سلطان جبروت از هر پدید
 آزادند و از هر فکری در کنار اطاعت حکومت را
 با امر الهی کنند و انقیاد بر سر سلطنت بحسب روش
 کتاب آسمانی لهند بر نوایای خیریه ثابتند و بر خدا
 لازم با قدمی راسخ نظر را مقید نمایند بمنظر او هر
 الهی نظر نمایند ای بهوشیار حضرت پروردگار
 عالمیان نشتم ملک و امنیت مساک را بهمت حکومت
 و سطوت سلطنت بکاشت و راحت رعایا و نعمت
 بر ایار امن و سبغ و اقتدار ملک عالم فرمود و اگر در این
 قوه عظمی که حافظ حیات و سعادت و راحت و آسایش

جهان آفرینش است ^و فتوری حاصل کرده و سعادت
حیات عالم انسانی مختل گردد و بهرله و زلزله و فزله
و او باش مسائله و مستولی گردند و بجای راحت عالم
امکان مبدل برحمت و مشقت و خوف و هراس گردد
پس رعیت بهر قدر اطاعت حکومت بیشتر نماید و مقام
سریر سلطنت را محترمتر دارد فی الحقیقه مانع از پیش
نموده و احترام و رعایت خود کند داشته و عزت عموم
ملت منظر در داشته با وجود وضوح این مطالب مثل
انفاب جمعی کوران و کران نادانان در ایران پیشه
و بخرخرفه چند از اقوال سخیفه و اراجیف کذب بنیان است
و راحت را اراده نموده اند که براندازند و مردم را برضه
حکومت و بدخواهی دولت دلالت و اخوان نمایند

۳۱۱
مطهر وی جویند نامش را جمهوری نهاد اسارت خوا
و عنوانش را ازادی کنند نظم و ستور و دارند و
نام عدالت بر زبان رانند کعبت این ایران جویند
و همش را سعادت گذارند باری جبارت این قوم
چون بدرجه رسیده که جبارت تعریف بنفس نفیس
حضرت شهریار نمودند و نظم عظیم را بر کمر برودن
وارد آوردند الا لعنة الله على كل ظالم باک و شاک
الا لعنة الله على كل متجاوز فذاع فلا خلة کسیر این
نفس بدخوره چون بگوز سلطنت که در دنیا انظم برتقا
محترم عالم بشر است چنین نظم و با احترامی روز دارند
آیا با زمین چون دست یابند چه با کنند باری
وقت آنست که بر حال ایران و ایرانیان گریست چه

که تخم فساد کشته شده که نتیجتاً صد هزار خرمن حضرت است
 و نهال فتنه نشاند که گشت که عمرش صد هزار توده منظر
 کسب است مگر بظرف حضرت پروردگار معین و یا
 کرد و توفیقات شبیه برسد و این ریشه فساد منقطع
 شود پس باید اجتهاد الهی بکمال تشریح و تالیف بکلیت
 ابی عجز و نیاز آرد و طلب نماید و توفیق اعلیٰ حضرت
 شهریار جدید نماید که عدل و انصافش مشهوران است
 و مروت و مرحمتش معروف نزد جمیع ماس رحمت
 است و فضلش شخص آیت مرحمت است
 و رایت کرمیت تا کمال ازین شهرت بر دبار نسبت یابن
 طایفه کمال مرحمت ظاهر و نور مروت با هر دعای خیر
 فرض عین است و صداقت و عبودیت واجب لازم

من دوان شک و ریب و هم چنین دعای خیر در
 حق حضرت جلالتا بصدارت پناه چه در الحقیقه
 در این فاجعه عظیمه و مصیبت شدیدیه علی حضرت
 پادشاه مغفرت پناه نمودند عظمی نمودند و بسیار
 شدیدی فرمودند سریر سلطنت محفوظ ماند و عموم
 رعیت محفوظ و مسمون ماندند این چنین کنایات
 و درایت و عدالت در الحقیقه سزاوار لغت و ستایش
 است اللهم انی الملائک المنطقه المعظمه تبایدک
 الغیبیه و وفقه بتوفیقات سمائیه و ا حفظ
 من شر الأعداء فی صون حمایتک و اشمه بلجات
 اعین رعایتک انک انت الحافظ العظیم

هو الله

بی پروردگار در این کجور عظیم باطلان مبین بگنجی فرمودی
 در دشت کبر بجمال انور اشراق فرمودی این قرن سلطان قرون و
 بن عصر نو بهار اعصار در جمیع شئون و چون جمیع جهات
 به مراتب این کور را ممتاز از سایر ایام فرمود و نظام احدیت فرمودی
 محض سداب خلاق و شفاق و قطع ریشه اشفاق و دفع
 نهات و منع ارباب در کتاب قدمت که با شیخ کمال کتب و صحف
 است نبض هلیل فاطم منقرا از باطل واضح فرمودی و جمیع
 رعیان محبت را از ندی عذرای کتاب قدمت می سال این
 عهد و میثاق پرورش دادی و در جمیع الواح و صحائف بینک
 بهمت را توارش و ستایش نمودی و متزلزل و ناقص را
 نرین و مگویش فرمودی پس با شرف علم اعلا بیت کتاب ^{بمندی} _{مقدم}
 دلوح میثاق نگاشتی تا مجال و ارباب نمازد و امر و مقرر است

۳۱۵
چون آفتاب واضح در روشن باشد و هیچ نفسی نتواند
رخنه نماید و در امر مبارکت که سبب عظمی است و کجا دنا عالم و
دافع اختلاف اعم است را که خلاف و نفاق و کینه
و این بنیان عظیم را خراب کند و این جنت ابری را
چارستان جفا نماید حال نوبه سزا چند در فکر نفس
میتاق افتادند و بیخردان چند در صد و قلع و تمع این
بنیان در سر کاتبه الیوم بهار آتش بر رویه ایمان و
پیمان و امرت زنند و سیف بر سهیل میاقت روا
دارند در هر دقیقه بطلی بر خیزند و جهار دوار دارند
و فریاد منظومی بلند کنند الواحت را که نبت صرکت
مبتین واضح و شهود باد بام خویش معتر کنند و در
و بعل نهند و استلال بر او مات و ترقات خود کنند

۱۴
و بر بندگان منطبق است استرزا نمایند تیری نماید که بر تاس
نمودند سهم و سنانا زمانه که رواند اشتند طغی
نماند که نرزدند زخمی نماید که وارد دنیا در دند ای پرورد
تو اگاهی ای سرکار تو بیا و نیایی ای کردگار تو
کواهی دوستان ثابت گرفتارند تو نجات بخش
و یاران راست بیدارند تو را داده علم هست با
نبدن کن و شبان بسین را اجابت بخش تا از استن
کدیمت بد آید و اذ اهی اعلیٰ یافگون و لهما
عیا کل ثابت عی خمدانند الحکم المذین ع.ع
صلی اللہ علیہ و آلہ و صحابہ و اوصیاء و اخصارنا و قنا
و اصدوا و فر و غیرا به و ام اسماک طغی و صفایک
العلیا ثم انظرنا من شر المعذین و نفوس الغافلین

انکانت المقدر القدير

چو الله ای دوستان آبی وقت اتحاد

والتفاقت و سهنگام یکانی و اشتداف جمالقدم و

اسم عظیم روحی بذاتی و کینوسی لادنی عبد من عبیده

الفدا جمیع این بلا یا و محن و زرایا و تیر جها و زنجیر

ابتلا و انقی و تبعید و سجن عظیم و زندان را تکمل فرمودند

که آثار خصوصیت و شفاق و اساس عداوت و نفاق را

از بنیاد بر اندازند و جمیع من علی الارض در مهکاب واحد

و تمیص واحد محسوس کردند نفسی را تعرض و اعتراض بر

دیگری نماند و کسی را سزا نماند مت کسی دیگر نیالاید

تا جهان خانی مطابق عالم باقی کرد و صفی ملک صافی

کشته آینه ملکوت شود حضرت افغان شروع شده

مبارک‌اند و قصه بان شجره و ندانیت از اصل کرم
 نابت‌اند و از دونه مقدس ظاهر جمیع دوستان
 باید نهایت احترام را اجلالاً لأمر الله بایشان مجری
 دارند و این حرمت و رعایت را جمع باصل شجر
 مقدس است و هر نفسی تصور نماید قاصر ابتدا
 لسان بطعن نفسی جایز نبوده و نیست حتی ولو
 از اشرار باشد چه جای ابرار و لواغیار باشد چه با
 یار و اختیار اینست که با عدم که و من خویش را
 فرج میدانم برومن افغان و تو من بر خویش را
 او من می‌شمارم از تو من احباب اصحاب الله الله
 مراقب باشید نفسی حباری نماید تا بشارت عظیم
 یفتد و سبب مفترت عظیم مکرر در رب اعظم

عبادت و صن سانهم شکل بکده تنافس ضاكت
 ونزه افواههم عن ذکر و دن انخیزه فوق اقتبائک و
 احرس قلوبهم لکن ظهور منزهه اوداکن واجتلاهم
 آيات الذکر و التقدس و معالم التوحید و التنزیه
 انما انت القوی القدير رافع

هو الله

یا الی کبیر اذکرک و انطق ثنائک و تقویه بنحوک
 و محابک و لم یکن ذکر و ثنائی الا اصوات من عندک
 فم اشغل بذكر تیرک منبغثه من قلب الیهی شہون
 منعه عن جمالك و اشغله بسواک فکبیر بلین ان
 یتصاعد الی سماء بہاء احدیتک و یبغیان یصل الی

ساحة قدس حضرت الوهيتيك واتى بالهى بغيره مبروك
 اجتهل من ذكرى وثنائى ورسخى من نعتى وبياني فانه
 ارمى بان النشوس المقترة يجررون ثناك بمدا دما
 المسفوكه فى سبياك عدا الاواح المنشورة فى صحائف
 الافاق و يبدتون حاكك ونعوتك بافهام اهداهم
 ودموع آياتهم حبات كحدود والوجوه المتناثرة
 بشارات يوم انما شرقي مع ذلك يا الهى من الا
 ان اشق شفتى بكلمة من النعوت والاصاف لافو
 حصرة عزك لا يجوزنى لا تهنس ولا ذكر ولا نعت ولا تسبح
 بين يديك عند توجهي اليك وتوكل عليك اذا يا
 الهى اصدني وامنع نطقى عن البيان وامسك لعنان
 فى هذا الميدان وارجع الى ذكر نعوس العبدوا بنفحات و
 سكت

وشهدوا بنار جهنمك وخاضوا في بيار معزوك وطاروا
 الى افق توحيدك وساحوا في اوج تميدك واستنشقا
 نفحات ازهار الاسرار من رياض تفريدك وتفضلوا بسا
 الاسرار من مهتب دلائق تجريدك ومنهم ورفاء ائمة
 تقديك الذي تعزوا على فروع سدره رحمانتك وترقم
 بانبع الانان في جنة الرضوان بايقاع منح التليور
 من التليور والمياه عن ابريان وصدق بنعم جذب
 به قلوب المذابح واعطى اطرب حوريات الجنان المقصورات
 في قيام العرفان فكانت كل نعمة منه كلمة عليا بل فيه
 نورا وخريدة غراء وبنية سماه تهتف بذكره طلعا
 النور في الخدور العليا اي رب انة مشرب رحمتك عنفا
 منذ نعومة اظفاره واشرفت ازوار اسراره واسبته

بنفحات رياح الطائفة وبتى لندائك واخيتى بنسمة
 حبك والنشر صدر البطور جمالك واخذة نشوة
 صهبا، توحيدك اخذ النسي في روجه وذاته وطائر
 رياض الغياض وغرد وصدق وترنم بنفحات ابيته
 منها الأرواح وحنت الى ملكوت توحيدك يا فالق
 الأصباح ومنتور مصباح وجهه بنور الأفراح في يوم
 الميعاد وبلغ امرك ودعى النور الى مشرق حباتك
 وه طلع الهامك وتشرق نفاك واعلى كمتك وهدى
 الظالمين الى صراطك المستقيم واخذ الكأس الظهور
 من اجها كافر وسقى المتعطشين لزالل عذب معرفتك
 الظالمين لعين تسيم موهبتك وهاجر في البعاد وسرغ
 حتى تمثل بين سلطان احديتك وتشرف بقاء عليك

وحدانتک و فاز بالاصغاف لثاب جمال ربوبتک
 و فاض علیه البحر الاشم بمواج اغرقت فی نظام فضل
 الوبتیک ثم رجع منک الیک ناطقاً بئناک مناداً
 باسمک مستبشراً بطااک و قد نابت عنک بن
 بریتک فدا یا الہی ابتلی بالفریق و شرب مرم الا بتعاد
 حن جنین اهل الغرام الی افعک الای و ملکوک الایہی
 و مان بکی و ضاح و مستکی و انقطع عن ایکر الادی
 و تعلق بالمد الای و سرع الی میدان الفداء و مہلاً
 کبراً و قدی روحہ فی سبیلک یا مالک الاخرۃ و انا ولی
 و استشهد نسقطاً منجذباً مشعراً ناطقاً مناجیاً و قد
 مستبشراً ای رب اسئلک بانقطاعہ عن سواک و
 انجذابہ بنور جمالک و اشتغاله بنار محبتک و النجم

عبرته في جحك وانصرام صبره في شوق جوارك وضمير
 نار غرامه في شوكك وفداء روجه في سبيك بان تجعلني
 من عبادك الذين ركضوا الى مشهد الفدا بشوق تتامل
 به وجوه المذاذاعى وتلهل به بالنس الجوريات في اكنة
 الماوى ثم اثبت اقدم ابل الوفاء على عهدك وميثاقك
 يا خالق البورى ويا دهرى التمسك بالعمدة الواقى ليثبت
 بذيل رداء الكبرياء ثم احسنه من الشهوات المنتشرة
 في بعض البهات في حصن الثبوت وكهف الرسوخ برحمك
 يا قديم الذات واجعلهم سر جنان رانية في زجانات الآ
 وبؤما زاهرة ششمانية في اواق الركوز على المديان و
 جبالا راسيات على ارض الرسوخ والايقان اى بت
 الى فقير غنى بعتاكب وذليل غزني بسلطانك ومنتصر

اجرنی فی جوارک و قبہم ارفعنی الیک و بنی من
زلات المنزلین و مهمات الناکین انک انت

الکریم الرحیم
ع ع

هو الله

ای فدکنده ان روح مجتہد در سبیل الہی آن دہرغ
خوش او از بر شاخسار احدیت چنان نغمہ آغاز کردند کہ
کوش جان در انداز است تا بحال نفوس کثیر دست
در راه حق جانفشانی نمودند ولی طفلان دوازده سالہ این
خورد سالی و باین شوق و سرور و شادمانی و باین انقضا
و وجد و بشارت و منظاری مہوز شہید نشدہ بود این از
معجزات کبری و آیات عظمای حقست قسم بان روزی مہوز
و خوبی معطر و موی معبر حضرت روح اللہ روحی بہ اللہ!

که اهل ملکوت ابری و ملا اعداد رحین شهادت آن نفس
 مبارک فریاد یا بشری یا بشری بر می آورند چه که آن دو
 منطوق چنان جان فدا نمودند که آئین جانفشانیرا هر
 جانفشانی نمودند آن طفل از بد و طفولیت چنان آثار
 شعله نار حجت الله در وجهش ظاهر بود که مایه حیرت بود
 چه اسان ضیح و بلیغی داشت چه قدر شیرین زبان بود
 و چه قدر پر بلاحت بود چه صباستی داشت چنین طفل
 منزه و ار جانفشان در سبیل جمال مبارک اند و چنین بود
 لائق فداگشتن در راه اسم عظیم اند یا لیت کانت معهم
 فانور فوزاً عظیماً باری بوشجات حضرت در قیام
 صندوق در نزد جناب سمندر هست با ایشان نوشته
 که تسلیم شما نمایند چنانکه این میراث عظیم است که بجهت

جناب آقا غزیزانند است و هم چنین مبلغی که در نزد
 حضرت ائمان است صد تومان انرا بکجه و رفته فرود
 مطاوبه همیشه حضرت و رفا و حدیقه تقدیر لغزینیه
 و مابقی را شحض بسیار معتبر و اینی بدید که با المناصفه
 بین او و جناب غزیزانند منفعت را قسمت نمایند و یا
 نوع دیگر که منفعتی بکجه جناب آقا غزیزانند داشته باشد

والله اعلم

هو الله

ای ثابت را بنج بر عهد و پیمان خیر شهادت حضرت
 ملا صادق چون نور با زغ آفاق وجود را روشن و بگرت
 آورد و مطلع نذارا بنوری ساطع بدید روشن بود
 روح المقربین له القدا از انبوش و خروش او معلوم

و واضح بود که این جام سرشار عنایت از دست ساقی
 موهبت او شس نخواهد نمود چه که آن شعاعه و آن ناله
 آن انجذاب الهاب عاقبتش نشسته این شراب است
 مشوبی نه شرم طوبی له بشری نه غم بشری له جمیع ملا علی
 و بطور حدائق ابهی بتایش و تجید او ماطن و حوریا
 فردوس فدا در ختام عزت کبری بتسین و توصیف
 اوداگر چه که آن جوهر وجود و حقیقت منجذبه سفجات
 حضرت عبود از رحیق شوم چنان مست و مدیهوش شده
 که در کمال وجد و سرور بمیدان فدا شتافت و زبان با
 ای کاش آن تیر بر سینه این اسیر بود و آن رصدا
 در قلب این مشتاق داخل می شد و انصیب بود
 و سهم نصیب او طعمه هرگز نکند انجیریت روحی له